

## نقادی Kritik

لفظ *Kritik* در عنوانهای اصلی یا فرعی بیشتر آثارِ مارکس آمده است. او همواره کار خود را نقادی اندیشه های بورژوازی و به ویژه نقد اقتصاد سیاسی، میدانست. منظورِ مارکس از نقادی فقط رد و انکار نبود، بل تعالی و انتقال مسأله به سطحی بالاتر در بحث تحلیلی هم بود. او از نقادی دو کار انتظار داشت. یکی به شیوه *کانت* سنجشگری و تحلیل حدود کارآیی پدیده مورد بررسی و دومی به شیوه یی که *هگل* با لفظ *Aufhebung* پیش کشیده بود: در عین حال هم منحل کردن و هم تعالی بخشیدن.

از نظر مارکس جوان نقادی *گنش* روشنگری بود. واقعیت و اندیشه ها همیشه مبهم و نیم روشن اند، نقادی آنها را روشن میکند (*Erklaren*). نقادی فعلِ روشنگریست. در یادداشتی که با رساله پایان نامه مارکس همراه است، او همین نکته را با اشاره یی اهمیت نقادی فلسفی نوشت (م: ۱: ۸۶-۸۴، ۱۰۴)، و از همان آغاز کار فکری اش، متأثر از *هگل*، گوهر فلسفه را نقادی دانست. نقد به هر دو معنای سنجش و انحلال و تعالی توامان، تحقق و فعلیت فلسفه است. مسأله بر سر پراکسیس، یعنی عمل جمعی و آگاهانه انسانهاست. در اکتوبر ۱۸۴۷ مارکس مقاله «نقادی اخلاقی و اخلاقی نقادانه» را که در پاسخ به *کارل هینسن* نوشته بود، چنین پایان داد که نقادی فقط رد کردن و نپذیرفتن نیست، بل *گنشیست* که باید در قلمرو تاریخ جای گیرد و به *گنش* فعال انسانی تبدیل شود (م: ۶: ۳۱۷). بیش از این، نقد فقط متوجه مسأله سیاسی نیست و نباید نقادی را فقط *گنشی* سیاسی دانست. نقد باید نابرابریهای اجتماعی را هدف گیرد و منش اجتماعی بیابد، یعنی به صورت نقادی یا فعل آگاهانه اجتماعی درآید (م: ۶: ۳۲۱).

در آغاز، مارکس نقدی از فلسفه *هگلی* حقوق و سیاست را سامان داد. همان ایام نقادی از دین و فلسفه را نیز تکامل داد. سپس، به نقد آیین *هگلیهای جوان برلین* یعنی «نقادی نقادانه» پرداخت. نشان داد که آنها ناقدانی رادیکال نیستند و تعریف خود را از نقد رادیکال در نامه به *آرنولد روگه* (۱۸۴۳ / ۰۹) چنین بیان کرد: «به دو معنی، آن انتقادی که نه از نتایجی که خود به بار می آورد بهراسد و نه از در افتادن با نیروهایی که در برابرش هستند» (م: ۳: ۱۴۲). در سالهای بعد هم به نقد از شکلهای گوناگون سوسیالیزم، اندیشه های پرودون، لاسال، باکونین و *آنارشئیستها* پرداخت و سرانجام یکی از کارهای اصلی خود را نقادی اقتصاد سیاسی معرفی کرد.

امروز، مهمترین جنبه زنده اندیشه مارکس یاری اش به پیشرفت اندیشه نقادانه در فلسفه غرب دانسته میشود. هر چند خود او چندان انتقادپذیر نبود و هر انتقادی به کار و روش خود را به

پای دشمنی طبقاتی می‌گذاشت و حتی گاه حکم‌هایی میداد که به نظر میرسد اهمیت اندیشه نقادانه را دست کم می‌گرفت. برای نمونه در دست‌نوشته‌های ۱۸۴۳، پیشگفتار گفته بود: «اسلحه انتقاد البته نمیتواند جای انتقاد اسلحه‌ها را بگیرد» (م: ۳: ۱۸۲). شاید بتوان گفت که این عبارت پیش از این که ستایش‌کنش نظامی باشد، در حکم ستایش فعالیت انقلابیست و چنین فعالیتی هم یکی از مبانی اندیشه نقادانه محسوب میشود. او در «نهاده‌هایی درباره فوئرباخ» از همبسته‌کنش پراتیک-انتقادی دفاع کرد (نهاده ۱)، و نقادی را «فهم این فعالیت» دانست (نهاده ۸)، و درک نظری را درک عملی و انتقادی جامعه معرفی کرد (نهاده ۴) (م: ۶: ۵-۳). در نتیجه، میتوان گفت که مفهوم نقادی مسأله بنیادین‌یست که او در نظریه پردازي خود مطرح کرده بود. نقادی شکل درست نظری به‌کنش انقلابی بخشیدن بود.

بنا به متن‌هایی که مارکس تا ۱۸۴۶ یعنی در آستانه *ایدیالوژی آلمانی* نوشت، دو شکل، یا دو الگوی اصلی نقادی، را از هم جدا کرد: (۱) نقد به معنایی که در «نقادی فلسفی» مطرح است و «فهم از خویشتن» (*Selbstverstandigung*) دوران است که بیشتر با برداشت هگل از انتقاد همانند است. (۲) نقادی اقتصاد سیاسی که «شکل تحلیلی مییابد» و بیشتر به سنجش کانتی همانند است.

**شکل ۱) مارکس در نامه به آرنولد روهگه (۱۸۴۳ / ۰۹)** به روشنی نوشت که باید نقادی را با موضع سیاسی همراه کرد و در نبرد راستین شرکت داشت، (م: ۳: ۱۴۳)، و این طرح را «اصلاح آگاهیها» نامید (م: ۳: ۱۴۴). انتقاد یعنی «راز و رمزگشایی» و اسطوره زدایی (م: ۳: ۱۴۴، ۱۷۶). نقادی در این حالت نقد سیاست، دین و فلسفه است. این انواع آگاهی کامل‌کننده «موقعیت راستین موجود، یعنی وضعیت چیزها» هستند. این برداشت البته تا حدودی همانند بحث موسی هس در کتاب *فلسفه‌کنش اوست* که مارکس در دست‌نوشته‌های ۱۸۴۴ آن را مورد نظر داشت. وقتی مارکس مینوشت که دین افیون توده هاست، نقدش به دین (به منزله یک نظام اندیشه‌ها و باورها) و به آگاهی دینی، پایان نمی‌گرفت، بل به آن وضعیت مادی یی که دین را می‌سازد تا زنده گی را برای توده‌های زحمتکش قابل تحمل کند، انتقاد داشت (م: ۳: ۱۴۴-۱۴۳). به همین شکل، دولت هم بیان وضعیت امور جاریست و با دگرگونی در این وضعیت دیگر هیچ نیازی به خود دولت نخواهد بود. چنان که در *مانیفست* آمده که در دموکراسی راستین که از نظر او با انقلاب پرولتاریا ایجاد خواهد شد، وضعیت سیاسی یعنی دولت زوال خواهد یافت (م: ۶: ۵۱۶). اهمیت نقادی این نیست که وضعیت موجود را رد میکند، بل مناسبات عملی جدیدی را در جهان موجب میشود (م: ۳: ۱۴۲).

شکل ۲) نقد اقتصاد سیاسی که از ۱۸۴۴ در کار مارکس مطرح بود، فقط بحثی جدلی علیه نظریه های رایج در اقتصاد سیاسی نیست، بل خود یک شکل تحلیلی جدید (سنجشگری به معنایی تازه) است. شکلی که از یک تعریف مجدد شرایط فهم تاریخ انسانی سرچشمه میگیرد. «نقد اقتصاد سیاسی» عنوان کلی بیست برای تحلیل ماتریالیستی و دیالکتیکی تاریخ راستین، یعنی تاریخ گنشها و فعالیتهای انسانی و برداشتی کلی تر را هم پیش میکشد: پژوهش شکلگیری بازنمایی. از این زاویه (و نه فقط از این زاویه) نقادی اقتصاد سیاسی بیشتر به عنوان یک نقادی فلسفی جلوه گر میشود. مفهوم انتقاد در نقد اقتصاد سیاسی به این رهنمود خلاصه نمیشود که ما باید به طور ضروری یک بدیل عملی و نظری در برابر وضعیت امور موجود بسازیم. البته نقادی نظری جامعه ضروریست، اما پس از آن که ما به ابزاری علمی مجهز شدیم که با آن شناسایی دوران مدرن ممکن شود. این ابزار که تحلیل بنیاد اقتصادی جامعه را ممکن میکند به تجربه های عملی و فعال جمعی وابسته میشود. این نقادی بیانگر اشتیاق و کوشش برای دست یافتن به آن روش علمی بیست که به یاری اش اصول تحلیلی اقتصاد سیاسی کلاسیک چونان بیان ایدیالوژیک یعنی دفاع از نظم موجود آشکار شود، و در عین حال این نکته هم معلوم شود که نظریه های اقتصاد سیاسی نمایانگر شماری از تضادهای بنیادین وجه تولید سرمایه داری هستند. کار مارکس نقادی مقوله های اقتصادی و نقادی نظام اقتصاد سیاسی بورژوایی بود که خود چون شکلی نقادی جلوه میکند. در نتیجه، علم مارکس علمیست نقادانه. علم باید شکلهای اندیشگون و پندارگون را که از واقعیتهای اقتصادی نتیجه میشوند، بشناسد و نشان دهد که این شکلهای نتیجه کدام دسته از فعالیتهای کدام ماموران اقتصادی هستند. خلاصه، باید حدود نظریه پردازی کلاسیک را شناخت و معلوم کرد که تا کجا پیش میرود و از کجا پیشتر نمیروند، چه میتواند بگوید و چه نمیتواند بگوید. این جنبه تازه بیست که با کار مارکس پدید آمده و تا حدودی همانند شیوه های امروزی در تحلیل کارکرد و قلمرو تأثیر سخنها (= گفتمانها) است.

از سوی دیگر، مثال اقتصاد سیاسی کلاسیک به خوبی نشان میدهد که علم همواره همراه است با ایدیالوژی. مارکس در پسگفتار به چاپ دوم سرمایه نشان داد که از چشم انداز منافع پرولتاریا میشود موقعیت را نقادانه سنجید. بحث جدی از اقتصاد سیاسی فقط شکل انتقادی مییابند (س: ۱۰۳-۹۴). مارکس در پیشگفتار برگردان روسی *مانیفست* (۱۸۸۲) نیز اساس بحث را بر روشن کردن این نکته گذاشت که درک ما از وضعیتهای (و بیان آنها) خاص و تاریخیست، وضعیتهای دگرگون میشوند و ما از واقعیتهایی که به طور مؤقت تأثیر دارند، یاد میکنیم و نه از حقیقتهای قطعی و نهایی. مسأله چنین روشن میشود که خود مارکس هم در پایان پیشگفتار

حتی این نکته را که روسیه مرحله سرمایه دارانه تولید را به شکل و سیاق کشورهای اروپای غربی از سر خواهد گذراند، یا نهادهای سنتی اشتراکی (از جمله *آبشچینا* در کشاورزی) جهشی تاریخی را ممکن میکنند، فقط به صورت پرسش مطرح کرد و البته به آن پاسخی قطعی نداد (ب: ۱۰۱-۹۹).

در مورد تاریخ نقادی اقتصاد سیاسی باید نکته هایی را که موجب جدلهای فکری مهمی در میان مارکسیستهای سده بیستم شدند، در نظر گرفت. مارکس در آغاز کار فکری اش از جمله در دست *نوشتهای ۱۸۴۴* آنچه را که بعدها «حرکت علمی» اقتصاد سیاسی بورژوایی خواند چندان جدی نمیگرفت و اقتصاد کلاسیک را به منزله توجیه شیوه های تولید سرمایه داری ارزیابی میکرد. این علم از نظر او سازنده پندارهایی ابتدایی درباره ماهیت تولید و مبادله می آمد. اما چنین مینماید که پس از آغاز پژوهش گسترده و نظاممند اقتصادی اش در انگلستان، نظرش در این مورد تا حدودی عوض شد. به ویژه، بررسی تاریخی او از اندیشه های اقتصاد سیاسی کلاسیک که در سه مجلد نظریه های ارزش اضافه نخست به همت *کارل کائوتسکی* در سال ۱۹۰۵ منتشر شده اند (و در طرح اصلی مارکس بنا بود که به عنوان مجلد نهایی سرمایه چاپ شوند)، نکته را بیشتر روشن میکند. مارکس به این نتیجه رسید که میان اقتصاد سیاسی کلاسیک و بزرگترین نماینده گان آن چون *آدم اسمیت* و *دیوید ریکاردو* با آنچه او «اقتصاد عامیانه» خواند (نوشته های کسانی چون *جیمز میل*، *سموئل بیلی*، *تامس رابرت مالتوس*)، تفاوت وجود دارد. اقتصاد عامیانه (که نظریات اقتصادی معاصر با خود مارکس است) توجیه کننده استثمار سرمایه داریست، در حالی که کلاسیکها کوشش در شناخت وجه تولید سرمایه داری به مثابه یک تمامیت داشتند. به هر حال، تحلیل تاریخی و انتقادی مقوله های اقتصاد سیاسی در مرکز طرح سرمایه قرار داشت و به مارکس امکان داد که رویکرد خود را نقادی اقتصاد سیاسی بخواند.

**واژه نیاز *bedürfnisse***

**را هفته آینده مطالعه خواهید نمود!!!**

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)